

## درس سی و یکم

### ای فرعون، خداوند کیست؟

#### خروج ۴-۷

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

امروز به مطالعه کتاب دوم تورات ادامه خواهیم داد، کتابی که درباره زندگی پیامبر خدا، موسی و قوم اسرائیل در مصر سخن می‌گوید. در دروس گذشته، دیدیم که فرعون، پادشاه مصر بر قوم اسرائیل ستم می‌کرد و آنها را برده خود کرده بود. باینحال، خدا برای مقابله با اعمال فرعون نقشه‌ای داشت. خدا قصد داشت، از موسی، مردی از تبار اسرائیل، برای رهایی بنی اسرائیل از دست فرعون استفاده کند.

دیدیم که موسی تمام حکمت مصر را فرا گرفت. هنگامی که موسی چهل سال سن داشت، تلاش کرد با روشهای انسانی قوم خود را برهاند. اما تلاش موسی تنها مشکل ایجاد کرد، و او را مجبور کرد از فرعون بگریزد و در بیابان مخفی شود. موسی باید می‌آموخت که او تنها یک انسان است و قدرتی برای رهایی اسرائیل ندارد جز آن قدرتی که خدا به او داده بود. از این رو موسی به مدت چهل سال در صحرا زندگی کرد و از گله پدر زن خود شبانی کرد.

روزی، هنگامی که موسی هشتاد سال سن داشت، خدا بر کوهی به نام سینا در بوته‌های مشتعل بر موسی ظاهر شد. بوته در میان شعله‌های آتش بود اما نمی‌سوخت. هنگامی که موسی آن را دید شگفت‌زده شد. و درحالیکه نزدیک می‌شد تا علت را جويا شود، صدای خدا را شنید که می‌گفت، «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» موسی از ترس به خود می‌لرزید اما به خود جرأت نداد که به آن نگاه کند. سپس خدا به او گفت: «نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و الان اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون برستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

حال، بیایید به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا به گفتگوی خود با موسی پایان می‌دهد و او را به نزد پادشاه مصر می‌فرستد. در باب سه دیدیم که به موسی وعده داد که با او خواهد بود، و در مقابل فرعون و بنی اسرائیل به او حکمت و اقتدار خواهد بخشید. باینحال در باب چهار می‌بینیم که موسی از رفتن می‌ترسید. کتاب مقدس در باب چهار کتاب خروج چنین می‌فرماید:

و موسی در جواب گفت: «همانا مرا تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت بیهوده بر تو ظاهر نشده است.» پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.» گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون موسی آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس

خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را بگرفت، که در دستش عصا شد. «تا آنکه باور کنند که خدای یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.»

پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کند زبان.» خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ پس الان برو و من با زبانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» گفت: «استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی.» آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت هارون لایق را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید. و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت.... و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود یثرون برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و بینم که تا کنون زنده اند.» یثرون به موسی گفت: «به سلامت برو.» و خداوند در مدیان به موسی گفت: «به سلامتی برو.» و خداوند در مدیان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.» پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست راست خود گرفت. و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند. و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: «اسرائیل پسر من و نخست زاده من است، و به تو می گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید.»

و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند. و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی امر فرموده بود، باز گفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده است، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده سجده کردند.

(باب دوم) و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: «قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.» فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (۴: ۱-۲۷ و ۵: ۱-۲)

می‌بینیم که چگونه خدا توسط دهان موسی و هارون با فرعون سخن گفت. آیا فرعون به کلام خدا ایمان داشت؟ خیر، او ایمان نداشت! آیا پاسخ او را به موسی و هارون شنیدید؟ او گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.»

فرعون خداوند را نمی‌شناخت. فرعون م‌تمام مردم مصر برای خود مذهبی داشتند، اما خدا را نمی‌شناختند. آنها تنها به مذهب اجداد خود توجه می‌کردند و به هیچ وجه به خدای زنده و حق - خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب توجه نمی‌کردند. توکل فرعون و مصریان بر رسوم، بتها، طلسم‌ها، و رهبران مذهبی خود بود، اما به خداوند و کلام ابدی او اطمینان نداشتند.

از این رو در باب شش چنین می‌خوانیم:

خداوند به موسی گفت: «الآن خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زور آور ایشان را از زمین خود خواهد راند.» و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم. و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه نزد ایشان معروف نگشتم. و عهد خود را با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غربت بودند. و من نیز چون ناله بنی‌اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. بنابراین بنی‌اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را زیر مشقت‌های مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داورای‌های عظیم نجات دهم. و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقت‌های مصریان بیرون آوردم. و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.» (خروج ۱:۶-۱۱)

و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی‌اسرائیل را از زمین مصر به داوریه‌های عظیم بیرون آورم. و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی‌اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» و موسی و هارون چنانکه خدا بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند. (خروج ۷:۴-۷)

پس می‌بینیم که خدا قصد داشت با داورای‌های عظیم بر فرعون و مردم مصر داورای کند. خدا بر حسب عدالت خود، خواست تا جزای صدها سال رنج و زحمتی که بر بی‌اسرائیل عارض شده بود، بدهد. همچنین، خداوند می‌خواست توسط معجزاتی که از دستان موسی ظاهر می‌ساخت قدرت و جلال خود را آشکار نماید. پس او به مردم مصر و مردم تمام دنیا نشان می‌داد که خداوند خدایی که با ابراهیم، اسحاق، و موسی سخن گفته است، خدای زند و حق است.

همانگونه که دیدیم، خدا، خدای رحیم است و نمی‌خواهد کسی هلاک شود، اما می‌خواهد که همه توبه کنند و حقیقت را بپذیرند و بشناسند. به همین دلیل او می‌خواست معجزاتی ظاهر سازد که مهر تأییدی باشد بر آنچه او توسط موسی می‌گفت. خداوند می‌خواست هر کسی عاری از هر شک و تردید بداند که خدایی که توسط موسی سخن می‌گفت خدای واحد حقیقی است!

لازم است به خاطر بسپاریم که در مصر صدها نوع بت وجود داشت که مصریان آنها را خدای خود می‌دانستند. با اینحال، خدا می‌خواست که آنها بدانند تنها یک خدای حقیقی وجود دارد. خدا می‌خواست آنها بدانند که خدای واحد حقیقی همان خدایی است که عهد خود را با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب استوار کرد - و به آنها وعده داد از آنها امتی بسازد تا آن امت مجرایی باشند برای ورود انبیا، کتب مقدس و نجات‌دهنده به این دنیا. با اینحال، برای فرعون شناخت خدا اهمیتی نداشت. به همین خاطر است هنگامی که خدا خواست تا توسط انبیای خود، موسی و هارون، با فرعون سخن بگوید، فرعون در جواب گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج ۲:۵)

هنگامی که فرعون گفت یهوه (خداوند) را نمی‌شناسد در واقع حقیقت را گفت! او خدایی را که عهد جاودانی با ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بست نمی‌شناخت. فرعون مذهب خود را داشت، اما با خدا ارتباطی نداشت! دل فرعون به حقیقتی که از خدای حقیقی سرچشمه می‌گرفت نزدی بود. اما او پیغامی را که خدا توسط موسی و هارون به او اعلام کرد، نادیده انگاشت.

اکثر مردم این روزگار نیز پیرو راه فرعون هستند. آنها درباره خدا حرف می‌زنند، اما به کلام او اهمیتی نمی‌دهند. از این رو، آنها خدا را نمی‌شناسند. آنها چیزی درباره خدا می‌دانند، اما خود خدا را نمی‌شناسند. آنها مذهبی دارند که از اجدادشان به آنها رسیده است، اما با خدای زنده‌ای که خود را به موسی ظاهر کرد، ارتباط درستی ندارند.

شما چطور؟ آیا یهوه را می‌شناسید؟ آیا واقعاً می‌دانید او توسط انبیای خود چه گفته است؟ آیا تا کنون با صداقت کامل نوشته‌های انبیا را خوانده‌اید؟ آیا واقعاً خداوند خدا را می‌شناسید؟ آیا او را با تمام وجود دوست دارید؟ آیا می‌خواهید از او اطاعت کنید؟ یا اینکه همچون فرعون پیرو دین اجدادی خود هستید؟

دوستان عزیز، مبدا ما هم همچون فرعون به کلام جاودانی خدا گوش ندهیم و آن را نپذیریم! به این هشدار کلام خدا توجه نمایید: «ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدا حق مرتد شوید!» (عبرانیان ۱۲:۳) اگر امروز صدای او را می‌شنوید دل خود را همچون فرعون سخت نسازید و نگویید، «یهوه کیست که قول او را بشنوم.»

از اینکه به برنامه ما گوش دادید سپاسگزاریم. به یاری خدا در درس بعدی این داستان جذاب را پی‌گیری خواهیم کرد و خواهیم دید چگونه خدا بر سر فرعون و مصریان بلایایی نازل می‌کند تا بلکه آنها خدا را بشناسند!....

خدا به شما برکت دهد.

به این هشدار از کلام خدا توجه فرمایید:

«امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید!»